

متن پیاده سازی شده جلسه سوم سال چهارم درس خارج فقه القضا 27 شهریور ماه 1400

بسم الله الرحمن الرحيم

حدیث شریف

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع مِنْ عِلْمَاتِ الْفَقْهِ الْعِلْمُ وَالْحِلْمُ وَالصَّمْتُ. إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ. إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ. إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ. (وسائل الشيعة؛ ج 12، ص: 182) در مورد فضیلت سکوت حرف هایی از عالمان دین و مصلحان اجتماعی وارد شده است که

البته بدون تعصب این بیان راجع به سکوت معقول و موجه بهترین بیان است یا یکی از بهترین ها است. حضرت اینگونه از سکوت صحبت می کنند که حکمت یک جایی قرار گرفته مثلا در یک خانه ای است (حکمت که اگر کسی اندکی از آن را بدهند وَ مَنْ يُوتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) (بقره، آیه 269) باید وارد آن قرار گاه شد، منزل شد، درهایی دارد و یکی از درها سکوت است. از طریق سکوت می توان به حکمت رسید بعد حضرت اشاره می -کنند به یکی از آثار سکوت که محبت است. محبت الهی یا فرشتگان یا بین مردم یا همه می تواند باشد. بعد جمله ای که خیلی عجیب می نماید آخرین جمله است، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ راهنما و نشانه و نماد برای هر خیری است. گویا همه خیرات در سکوت می خواهد اجتماع کند. به همین دلیل عالمان اخلاق گفته اند هیچ انسانی جز با سکوت، کنترل زبان و حرف زدن به جایی نمی رسد واصل در سکوت است و نه نطق. گرچه سوگمندان باید گفت که ما آموخته ایم که بگوئیم، نه بشنویم. سکوت یک آثاری دارد که خلاصه عرض می کنم:

1. وقتی انسان سکوت می کند بیشتر می شنود و بیشتر بهره می برد. وقتی خدمت یک عالم یا حکیم می رود سکوت می کند و بهره می برد. وقتی حاکم و حاکمیتی کمتر حرف بزند و کمتر فریاد بزند بیشتر حرف ناصحان و حرف مردم و حتی ناقدان را بشنود، بیشتر بهره می برد.

2. آلوده به گناه نمی شود. ما چقدر حرف هایی که می زنیم حداقل بعدش که جلسه تمام می شود و فکر می کنیم یا احساس می کنیم گناه بوده یا شبهه گناه بودن دارد. خوب در سکوت این ها نیست.

3. انسان با سکوت می تواند دوستان حکیمی را جمع کند. در یک حدیثی امام سجاد علیه السلام می فرماید: أَحْفَظْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ تَمْلِكُ بِهِ إِخْوَانَكَ (الاحتجاج؛ ج 2، ص: 320) زبانت را نگه دار، کمتر حرف بزن، بیشتر برادرانت را نگه می داری حتی مالک آن ها می شوی و آن ها را در اختیار خود خواهی داشت. این روایت بالاتر از آن حرفی که ابتدا گفتیم را ثابت می نماید گویا انسان با سکوت صاحب دوستان زیادی می شود و زمام آن ها را به دست می گیرد.

4. چقدر روشن است که بسیاری از ناراحتی ها، اختلافات خانوادگی، طلاق ها، اختلافات سیاسی و ملی دلیل و عاملش حرف زدن ها است. یک حرفی را می زند آتشی را روشن می کند که اگر سکوت می کرد آن آتش روشن نمی شد.

از همه این ها می گذریم که من آن ها را آثار سخت افزاری، محسوس، ملموس و قابل فهم سکوت حساب می نمایم. گویا سکوت فیض را سرازیر می کند و خدای متعال انسان کم حرف ساکت را دوست دارد تا انسان پر حرف با حرف های مختلف. پر حرفی جلوی فیض را می گیرد مثل دریاچه ای که می افتد و نمی -گذارد فیض بیاید. ولی وقتی سکوت می کند دریاچه باز می شود نفسی کشیده می شود و درون انسان با ملکوت ارتباطی می یابد و فیض سرازیر می شود. چرا ما از عالمان و مصلحان

سکوت می بینیم ولی از انسان های بدون برنامه حرف زدن می بینیم. می رویم یکجا، در یک مرکز عبادی شریفی می بینیم دونفر انسان پشت سرهم حرف می زنند چقدر محروم می شوند از فیض الهی!

سکوت شکی نیست همه جا مطلوب نیست. گاهی وقت ها بهانه ای برای فرار از مسئولیت می شود. حکومت ظالم جائری است که مردم خودش را گروگان گرفته، اسیرگرفته، یک بدعتی گذاشته شده که دارد رواج پیدا می کند، یک ظلمی دارد بر یک جمعیتی می رود خوب اینجا بنده بگویم **إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ** این درست نیست بلکه اینجا **إِنَّ الصَّمْتَ ظَلَمٌ وَ قَبِيحٌ مِنَ الْقَبَائِحِ**، اینجا باید متوجه بود که یک وقت شیطان دامی پهن نکند که عالمی را مصلحی را که می تواند با قلمش با قدمش کاری بکند دعوت به سکوت کند یا یکجا هست سکوت یک نوع تکبر به حساب می آید مثلاً جمعی نشسته است. گاهی نقل می کنند برای من که برخی می گویند بعضی افراد خانواده و فامیل طلبه می شوند می آیند در جمع عبوس و درهم کشیده دو زانو یک گوشه نشسته ، دیگران هم اصلاً صحبتی نمی کنند. اینجا بحث مدیریت مطرح است. یک وقتی می گفتیم **فِي الْجَمَلَةِ** می دانیم اصل بر سکوت است و نه نطق و می-دانیم بهتر است یاد بگیریم تا حرف زیاد بزنیم اما اینکه انسان یاد بگیرد جایی که باید بیان کند به میزان لازم بیان کند. چون درس اخلاق است، نظرم بیشتر این است که باید کنترل کنیم. بسنجیم اگر حرفی ثمره ندارد بیان نکنیم. بینی و بین الله حرف هایی که در جلسات با همدیگر می زنیم که حالا غیبت هم نیست که اقل اینطور باشد، تهمت و سوء ظن هم نیست ولی واقعا ضرورت دارد؛ گاهی فردی جمله ای را شروع می کند که اگر ادامه هم ندهد به جایی بر نمی خورد ولی مطلب این ها این است که این ها دوست دارند، از حرف زدن لذت می برند.

یک وقت سفری داشتیم به واتیکان، آنجا کاردینال توران مرد نیکی بود با انصاف حالا از جهتی که مسلمان نبود بله انتقاد داریم. اما خودم دیدم گاهی می خواست صحبتش را شروع کند با کلام حضرت امیر شروع می کرد و این عجیب بود. یک جمله ای گفت با وجود اینکه در تراث خودمان داریم ولی حالا اولین بار از او شنیدم: یاد بگیریم چگونه از سکوت لذت ببریم این به یک درد اشاره می کند و یک درمان یعنی ضد آن درد. درد اینکه گاهی برخی ها از حرف زدن لذت می برند نمی توانند حرف نزنند. ضد درد هم این است که انسان سعی کند از سکوت لذت ببرد. چقدر در حالت علما نوشتن به قدر نیاز حرف می زنند. البته برخی افراط هایی هم بود که نمی خواهم آن را تایید کنم. مدیریت مسئله مهم است که انسان کسی را طرد نکند، متکبر هم نمود پیدا نکند، در عین حال سکوت را به صورت موجه رعایت نماید. نعمت خوبی است از آن نعمت های مغفول است و از کلید ها برای خود سازی است. خیلی هم برهان نمی-خواهد. یک هفته انسان سعی کند کمتر حرف بزند. نمی گویم نود درصد، ده درصد کم کند ببیند آخر هفته چقدر متفاوت شده است. همینگونه کم کند کم کند تا ببیند به کجا می رسد. فراموش نکنیم **إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ التَّقْوَى، بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْأَخْلَاقِ، بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الرُّشْدِ، بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِلْمِ** و همه این ها در همان جمله آخر **إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ** است.

آنچه گذشت

در جلسه گذشته به مرحله تحقیق رسیدیم. ما چندین جلسه است به اینکه در اسلام کدام سیستم معروف قضایی در دنیا وجود دارد، پرداختیم. حرف هایی از دیگران نقل کردیم، مستندات ایشان را آوردیم و اگر نقدی هم بود اجمالاً نقد کردیم. من فکر می کنم برای مرحله تتبع و جستجو کافی باشد. می-رویم مرحله آخر که معمولاً طولانی تر است و آن مرحله تحقیق است. در قالب چند شماره عرض می-کنیم. این بحث را شما در کتاب های متداول درس خارج فقه نمی بینید. حالا علما توجه نکردند یا نخواستند ورود کنند. اولین بار است که مطرح می شود و ادبیاتش کم است، قابل رشد است، کار شما را بیشتر می کند که جستجو و تحقیق کنید تا به یک نتیجه ای برسید. (در اواسط برگه 354 نوشتیم دوم تحقیق در مسئله)

اولین نکته

ثمره کشف نظام قضایی اسلام در استنباط احکام

ذیل این بحث یک پرسش مهم می خواهم مطرح کنم که نه فقط در اینجا به کار می آید بلکه در صدها جا به کار می آید. اینجا من خیلی مختصر نوشتم؛ ان شالله در کتاب دوم روش شناسی اجتهاد که مشغول هستیم، این مطلب را باز می کنم. ببینید یک رندی که آشنا باشد با فقه ما و حقوق موضوعه این سوال برایش پیش می آید: کشف نظام قضایی اسلام به چه درد استنباط احکام می خورد؟ مجتهد موظف است برای استنباط احکام به اسناد آیات، روایات، عقل و ضرورت های فقه مراجعه کند. ببیند

اقتضا اسناد چیست هرچه اقتضا بود فتوی بدهد. جالب اینکه در نظام فقهی امامیه مبانی کاری نمی کند، اسناد کار می کند. لذا مثلا وقتی در همین بحث قضا شما می خواهید ببینید بینه در قضاوت اماره هست یا نه؟ به شرطی که اطمینان بیاورد اعتبار دارد یا مطلقا؟ باید ادله اعتبار بینه را ببینید. حال شما بگو سیستم امارات اسلام امارات قانونی یا دلائل معنوی است، این ها به درد نمی خورد. باید دید اسناد چه می گوید. یا اقرار باید دید مطلقا حجت است یا به شرط حصول اطمینان یا به شرط عدم حصول اطمینان به خلاف، باید ادله اعتبار امارات را دید. اما اینکه بگوییم مبنی (یکی از این دو سیستم) حاکمیت امارات قانونی یا حاکمیت امارات معنوی است، به درد نمی خورد (این بحث را بسیار جدی بدانید چون وقتی در حقوق موضوعه یک مبنی را انتخاب می کنند؛ همه چیز را با آن مبنی می سنجند. یعنی با مبنی همان کاری را می کنند که ما در فقه با سند می کنیم. مثلا مبنای پرداخت دیه چیست؟ آیا مجازات مقصر است یا جبران خسارت؟ بر اساس همین تا آخر جلو می روند و حالت سند می یابد. حال ما در فقه رویه مان این نیست، مبنی هرچه می خواهد باشد. در اسلام ببینیم دیوانه یا خواب باید دیه بدهد یا نه؟ مبنی هر چه می خواهد باشد، ما با مبنی کار سند نمی کنیم، چون ما سند داریم. در حقوق موضوعه چون با سند و یک متن مواجه نیستند با مبانی معامله سند می کنند مگر اینکه جایی رویه قضایی با مبنی سازگار نباشد که آن را کنار بگذارند مثل کشور هایی با نظام حقوقی Common Law) این قسمت صفحه را دوست دارم با دقت بخوانید پرسش این است گفتگو از نظام قضایی وقتی لازم است که مانند بسیاری از نظام های قضایی و حقوقی، نظام مکشوف مبنای استنباط احکام قضایی باشد و این در حالی است که در فقهات منضبط امامیه آنچه معیار و مبنی است اسناد شرعی است و نه سیستم و نظام. بنابراین ثمره ای برای کشف نظام و گفتگو از آن نیست؛ پس به جای گفتگو از نوع نظام باید از عمومات و اطلاقات سراغ گرفت و مورد به مورد پیش رفت. کاری که فقها ما بعضا کرده اند. اقرار را آوردند بحث کردند، قسامه را بحث کردند تا آخر. اما اینکه بیاییم سیستم را پیدا کنیم و اینقدر معطل شویم لازم نیست. این اصل پرسش است. (این تفاوت مبنی و سند در فقه ما خیلی مهم است. بسیاری از فضلا دانشگاهی و حوزوی این مشکل را دارند که مبانی را دخیل در فقه می کنند که حدود بر چه مبنایی وارد شده است؛ دیات بر چه اساس آمده است؟ بعد نگاه کن آیا آن مبنی در حدود و دیات است یا نه؟ مسئولیت عاقله بر چه اساسی آمده؟ نظر کن در دنیای امروز تاثیرگذار است یا نه؟ ما که در حوزه بزرگ شدیم می گوییم آن حکمت است نه علت. و اگر می گوییم عاقله ضامن است بر اساس روایات می گوییم (البته اگر روایات باب دیه عاقله را بپذیریم) این می شود حرف حوزه و حرف فقه اما او می آید از مبنی شروع می کند بر همین اساس کمتر سراغ عموم، اطلاقات و تعارضات نصوص می رود بلکه یکسر سراغ مبنی می رود. او می رود سراغ مبنی مالکیت فکری تا بعد ابهامات را بر اساس مبنی حل نماید. ولی خوب ما نهایتا می گوییم مبنی می تواند یکی از حکمت ها باشد ولی نمی توانی با آن معامله سند نمایی و هكذا فعل و تفاعل. به همین دلیل تاکید می کنم این مورد را با دقت مطالعه نمایید اینجا ما حرف هایی داریم که بخشی را در پاسخ ذکر می کنم و بخشی برای مجال دیگر بماند)

اگر این سوال بی جواب باشد بحث های جلسات گذشته و آینده غیر ضرور و اتلاف وقت است. ولی پاسخ دارد:

در مثل اینجا که بحث از مبنی می کنید معتقدیم رسیدن به یک قرار در این باره خیلی اثر دارد، حتی با فرض همین جدا کردن مبنی از سند و معیار بودن سند، نه مبنی خیلی اثر دارد. توضیح می دهیم اولاً اگر مبنی را داشته باشید در فهم گستره امارات قانونی تاثیر می گذارد. مثال: اگر کسی اقرار کند به دلیل عقل و شرع و عقلا نافذ است. إقرار العقلاء علی أنفسهم جائز (المستدرک ج 3 ص 48 عن غوالي اللثالی من کلام رسول الله صلی الله علیه و آله) را نه فقط رسول مکرّم اسلام فرموده باشد بلکه همه عقلا می گویند. عقل می گوید. اما یک سوال مطرح است: اگر کسی اقرار کرد ولی بلافاصله آن را خنثی نماید. مثل کسی که بگوید آقای قاضی من پول قرض کردم و لی به او دادم. خوب اینجا این اقرار چیزی را ثابت می کند یا نه؟ به صورتی که عرفا در جلسه بلافاصله ضد اقرارش را مطرح می نماید. یا پزشک می گوید آقای قاضی درست است من موقع جراحی ناراحت بودم ولی تمام مقررات بیمارستان و اتاق درمان را رعایت کردم. اینجا اگر بگوییم سیستم اسلام امارات قانونی است، خیلی راحت می گوییم بند اول اقرار نافذ بند دوم اعتبار ندارد فلذا این اقرار ثابت می کند دین را و به پرداخت دین مجبور می شود. اما اگر حاکمیت ادله معنوی باشد این اقرار سر سوزنی اطمینان حاصل نمی کند ولی خوب بعضی وقت ها نه؛ اطمینان قاضی تفصیلی می شود به جز اول یقین می کند و به جزء دوم تشکیک.

ببینید وجود سیستم ها اثر می گذارد. یادتان است در شرایط قاضی همین را گفتیم که شرایط باید با توجه به شرایط قضا تعیین شود. در کارشناسی وقتی سوال می شود که نظر پزشک قانونی DNA اسلحه شناسی و ... می گویند اگر برای قاضی

اطمینان بیاورد به درد می خورد اگر نه خیر. خوب این بیشتر بر اساس حاکمیت ادله معنوی است. هم در تفسیر امارات قانونی و هم گستره آن ها وهم برای رفع ابهام در جاهایی که محل سوال است، در شرایط کارشناسی، معاینات، آزمایشات و شهود اینکه کدام یک از دو سیستم در اسلام باشد موثر است و می تواند برای فقیه اصل بشود که ابهام را برطرف نماید و سوال را پاسخ دهد. بر همین اساس نوشتیم که کارایی ابزاری و رفع ابهام برای مواقع شک دو اثر مهم کشف سیستم است. پس دیگر نپرسید دنبال کشف سیستم رفتن در فقاهتی که بر اساس اسناد فتوا می دهد و نه بر اساس مبانی به چه درد می خورد؟ مثال: در اینکه سیستم اقتصادی اسلام چیست؟ آیا سیستم دارد یا نه؟ یا همین گزاره های اتمیک در کتب فقهی (در عروه و شرح لمعه) که ما هستیم و چند هزار گزاره اقتصادی؛ اما اینکه سیستم اقتصادی اسلام کدام است، کاپیتالیزم است یا سوسیالیسم یا غیر از این به چه درد می خورد؟ اما اگر کسی در مقابل گفت نه اسلام غیر از این گزاره های اتمیک است بلکه اسلام یک سیستم است که آن را اسلامی می داند. خوب اگر آن را کشف نماید یک جاهایی که ممکن است از طریق اسناد شرعی نرسد با آن اصل حل می کند. حتی عمومات و اطلاقاتی که ثابت کننده همان گزاره های اتمیک است با آن سیستم می سنجد. مثلاً وقتی به النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ (عوالي اللئالی العزیزیه؛ ج 1، ص: 222) می گوید اینطور نیست که انسان ها آزاد آزد در تصرف اموال باشند بلکه برخی تصرفات موجب شکاف وسیع طبقاتی می شود (اگر کسی این گزاره ها را قبول کند و بفهمد) یا قائل به اطلاق شود که مثال نمی زنم. اجمالاً دنبال کشف مبانی رفتن در حد معقول لازم است. بحث امروز از آن مباحثی بود که جاهای مختلفی لازم می شود که اینجا یک موردش بود.

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)